

تنها یک سخن در میانه نبود: آزادی

پاسخ تحلیلی کامران متین به واکنش‌ها به اظهارات اخیرش در برنامه "۶۰ دقیقه" بی‌بی‌سی فارسی

اظهارات من در برنامه ۱۸ تیر برنامه "۶۰ دقیقه" تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی مبنی بر نگرانی دولت ایران از احتمال استفاده‌ی نیروهای سیاسی کرد از ضعف دولت مرکزی برای آزادسازی مناطقی از کردستان ایران در صورت وقوع جنگ بین ایران و آمریکا، و تاکید من بر این نگرانی به عنوان دلیل اصلی تمایل دولت ایران در این مقطع به گفتگو با نمایندگان برخی احزاب سیاسی کردستان، خشم بسیاری از ملی‌گرایان ایرانی از طیف‌های سیاسی گوناگون را برانگیخت.

مدت کوتاهی پس از مصاحبه من، در حرکتی بی‌سابقه بی‌بی‌سی فارسی در یک توپیت رسمی از اظهارات به زعم این رسانه "بحث برانگیز" من اعلام برائت کرد. این در حالی بود که با توجه به پخش زنده مصاحبه من به عنوان "مهمان" و نه "کارمند" بی‌بی‌سی، مطلقاً دلیلی برای این اعلام برائت وجود نداشت. لازم به ذکر است بی‌بی‌سی فارسی در موارد متعددی در گذشته هیچگاه از اظهارات مهمانان و حتی کارمندان نیمه‌رسمیش - که اظهارات "بحث برانگیز"ی نظیر ستایش از رهبر جمهوری اسلامی که دادگاه معروف به "میکونوس" وی را یکی از آمرین ترور سیاسی رهبران کرد در برلین معرفی کرده، و یا از فرمانده "سپاه قدس" که یکی از پشتیبانان اصلی رژیم اسد که متهم به ارتکاب جنایات جنگی است - اعلام برائت نکرده است.

وجه مشترک تمامی واکنش‌های خصمانه به اظهارات من در توصیف دورنمای احتمالی سیاست احزاب کرد ایرانی در صورت وقوع درگیری نظامی بین ایران و آمریکا، ابراز هراس و خشم از عبارت "آزادسازی" کردستان توسط نیروهای کرد بود. در این نگاه مشترک کرد هراس، ناسیونالیست‌های ایرانی که فهم سیاسی‌شان با خوانشی مرکز‌گرایانه از سرحدات دولت-ملت مدرن به پایان می‌رسد - و به دلیل عدم درک تفاوت‌های بنیادین ساختار غیر متمرکز امپراطوری-پادشاهی‌های پیشامدرن و دولت-ملت مرکز‌گرای مدرن، کلیت قلمروی ایران پیشامدرن را حق طبیعی دولت-ملت فارس مدار ایران می‌دانند - نشان دادند که در پس ادعاهای آزادی خواهانه‌شان یک صدا و متحد به دنبال استمرار دولت-ملت ضد-دموکراتیک و تک-بنی موجود هستند که شرط وجودش انقیاد ملل غیر فارس و سرکوب حاشیه‌ها بوده و هست. آنها نشان دادند که در رسیدن به این مقصود ابایی از همسویی و حتی همکاری با هر نظام سیاسی مستقر از جمله حکومت جمهوری اسلامی، که برخی از این افراد و گروه‌ها داعیه دار مخالفت با آن هستند، ندارند.

از واکنش این دسته دل‌سرد کننده‌تر اما هم‌صدایی یا سکوت تایید‌آمیز برخی از «چپ‌ها» بود که با تحلیل این بحث در چارچوب مناسبات جهانی جنگ سرد همچنان تنها شتر واقعا موجود جهان را آمریکا و تنها شکل مقاومت مشروع در برابر این شتر را در مرکز‌گرایی و "حفظ تمامیت ارضی"

(بخوانید انکار، سرکوب و در حاشیه نگاه داشتن همه هویت‌های جمعی "دیگر" به نفع یک هویت

خاص "فارس-شیعه") به هر بهایی می‌بینند. اینان درک نمی‌کنند که شهادت در مخالفت با امپریالیسم داخلی یکی از مهم‌ترین معیارهای چپ‌گرا بودن است، و نه تکرار بی‌محتوا و بی‌خطر بدیهی‌ترین عنصر سیاست سوسیالیستی - مخالفت با امپریالیسم غربی - آن هم بدون خط‌کشی استراتژیک با نظام شبه-فاشیستی جمهوری اسلامی.

لازم است بر این نکته تأکید کنم که هدف این متن متقاعد کردن افراد و جریان‌های گروه نخست به اعتراف به کژفهمی خود نیست، چرا که هم راستایی اصلاح طلبی، اقتدارگرایی، ملی‌گرایی، و شوونیسم فارس‌مدار در راستای سرکوب حاشیه‌ها - علیرغم تفاوت‌های سیاسی و رقابت‌های داخلی‌شان بر سر قدرت - پدیده‌ای است نه تازه و نه غیرمنتظره. آنچه ناامیدکننده است پیروی حداقل بخشی از چپ ایرانی از برداشت تک‌بُنی و نژادپرستانه ناسیونالیسم ایرانی از ملت، فهم مرکزگرایانه‌اش از دولت و اجتناب‌شان از درک وضعیت عینی و پتانسیل‌های رهایی بخش موجود در دیگر نقاط ایران و منطقه است. این کژفهمی راه را حتی به روی تصور چند و چونی یک جریان چپ پیشرو سراسری هم بسته است. بنابراین اینجا مایلم این موج واکنش‌های خصمانه به اظهاراتم را بهانه‌ای کنم برای بیان نکاتی درباره "مساله کرد" و "مساله ملت‌ها" در ایران

» - »

فهم دولت-ملت‌های کنونی به عنوان مقیاس بی‌بدیل امر سیاسی و تفکیک مرزهای سرزمینی دولت-ملت‌ها به عنوان تنها تعریف مشروع هویت‌های سیاسی دارای حق استقلال و آزادی، ناشی از اشتباه گرفتن امری قراردادی با امری طبیعی است.

بی‌تردید، غایت مفهوم و ساختار «دولت-ملت مدرن» شکل‌دهی و سامان دادن به ذهنیت‌ها و هویت‌ها در چارچوب مرزهای سرزمینی دولت‌هاست. اما واقعیت این است که نه مرزهای دولت-ملت‌ها توانسته‌اند جمعیت‌های درونشان را همسان کنند، و نه مساله‌ی شکل‌گیری ملت‌ها امری است که از طریق آن بشود آغاز و پایان مرزهای دولت-ملت‌ها را به آن (endogenous) «درونزا» تحمیل کرد. اگرچه درونزا نبودن هویت‌های ملی به این معناست که از فرهنگ، تاریخ و زبان مشترک به عنوان در دسترس‌ترین ابزارهای شکل‌گیری چنین هویت‌هایی استفاده می‌شود، اما هویت‌های ملی در مرحله‌ای بنیادی‌تر خود را از طریق تمایزات و تضادهای سیاسی - و نه صرفاً فرهنگی - با دیگر ملت‌ها یا هویت‌های جمعی تعریف می‌کنند. به عبارتی دیگر، فرآیند تشکیل هویت ملی با دیگر هویت‌های جمعی همراه است (Othering) «دیگری‌سازی» سیاسی

با این حال، حیطة منطق دیگری سازی صرفاً محدود به مرزها نیست. درون مرزهای دولت-ملت‌ها - (Imagined Communities) «ملت‌های مدرن، مرزهای سیاسی و مرزهای «جوامع انگاشته همان مرزهایی که حول آنها فرآیند دیگری سازی شکل می‌گیرد - اغلب فاقد حتی حداقلی از انطباق هستند. به ویژه در دولت-ملت‌هایی چون ایران که به طور مستمر و در مدت بسیار کوتاهی نظم امپراطوری پیشاسرمایه‌داری را با نظم سیاسی مدرن مبتنی بر دولت-ملت - که وجه ممیزه است - و بدون توسعه داخلی سرمایه‌داری (sovereignty) "تاریخی آن" حق حاکمیت مدرن جایگزین کرده‌اند. این وضعیت موجد تضادی ساختاری است که برای مهار آن خشونت سازمان‌یافته

دولتی به شکلی نظام‌مند به کار گرفته می‌شود. با چنین پیشینه تاریخی در ایران، آغاز روند تشکیل دولت-ملت - پیش از توسعه نظام‌مند روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه، که پایه اجتماعی حاکمیت مدرن است - با تحمیل خشونت‌بار یک مرکز تک‌بندی «فارس-شیعه» بر حاشیه‌های غیرفارس و غیر شیعه همزمان و همسو شد. روندی که لازمه آن اجبار به تبعیت از حاکمیت و فرهنگ فارس مدار مرکزگرا در مناطقی است که تا پیش از این از مزایای خودمختاری به درجات مختلفی بهره می‌بردند. به عبارت دیگر، برخورد با به اصطلاح "اقلیت‌ها" - که خود مولود روند اینچنینی تشکیل دولت-ملت مدرن هستند و نه پدیده‌ای طبیعی و ازلی - در دولت-ملت ایران همواره به شکل بوده است؛ و در واقع، ادغام کردن (inclusion through exclusion) "شمول از طریق حذف هویت‌های دیگر همچون کرد، ترک، بلوچ، عرب و غیره در دل فرهنگ غالب از طریق حذف آن‌ها از ساختار سیاسی و موازنه‌ی قدرت انجام می‌گیرد.

بنابراین، مبارزات ملی کردها و روی آوری احتمالی این نیروهای سیاسی به استقلال‌طلبی نقطه آغازین روند حذف‌گرایانه دیگری ساز در ایران نیست. بلکه این تضاد سیاسی خود سیاست "شمول از طریق حذف" است. در حقیقت، این تلاش‌های نخستین دولت-ملت‌های فارس-شیعه مدار ایران برای حذف کردها از سپهر سیاسی این حیطه بود که کردهای ایرانی را وادار به استفاده از پویایی سیاسی-تاریخی - و در این راستا گرایش به ویژگی‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی خاص خود - برای بازتعریف هویت جمعی‌اش در قالب ملیتی در تضاد با مرکز کرد.

خلاصه اینکه تفاوت بین قوم و ملت از منظر سیاسی را نه ارجاع به قلمروهای امپراطوری‌های پیشامدرن تعیین می‌کند و نه قدرت داشتن بالفعل در چارچوب مرزهای سیاسی فعلاً موجود. بلکه رسیدن به درکی تاریخی و سیاسی از تصور خود به عنوان یک «ملت» به مثابه جامعه‌ای «انگاشته» زاده فرایندی سیاسی است که در آن گروهی از مردم، صرف نظر از تفاوت‌ها و تکرر داخلی‌شان، به درکی از حق تعیین سرنوشت جمعی برای استمرار بقای خود می‌رسند.

چند نکته مهم در این بازتعریف مفهوم دولت-ملت وجود دارد که درک آنها برای شکل‌گیری هرگونه پروژه رادیکال و «واقع‌گرایانه» چپ در وضعیت کنونی ایران و خاورمیانه ضروری است. و با اینکه بیان این نکات توضیح واضح‌تر به نظر می‌رسد، این مهم هنوز در تصورات سیاسی اکثریت اپوزیسیون داخلی و خارجی ایران محلی از اعراب ندارد. این نکات ناظر به بُعد منطقه‌ای و بین‌المللی جنبش‌های ملی، ماهیت سیاسی و نه "هویت‌گرایانه" این جنبش‌ها، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، و رابطه جنبش‌های ملت‌های تحت ستم با جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های مبارزه برای برابری جنسیتی هستند.

اینکه بازتولید دوگانه‌ی شرق-غرب مدار جنگ سرد، که حتی در دوران خود جنگ سرد هم دینامیسم سیاست جهانی و منطقه‌ای را به درستی تبیین نمی‌کرد، به هیچ عنوان نشان‌دهنده‌ی واقعیت‌مرزبندی‌ها و سلسله‌مراتب تفکیک سرکوب/مقاومت موجود در جهان مدرن نیست. بازتولید چنین دوگانه‌ای به عنوان شاه‌بیت سیاست‌های چپ و مترقی ناگزیر به بازتولید و استمرار دولت‌های استبدادی و ذهنیت‌های نژادپرستانه‌ای کمک می‌کند که از ظواهر «ضدامپریالیستی» خود

برای استتار استعمار ملت‌های در انقیادِ خویش استفاده کرده بدون آنکه به زیربناهای مادی بازتولید سرمایه‌داری جهانی و گرایش‌های امپریالیستی آن صدمه جدی وارد کنند. در بعضی موارد رویکردهای این دسته از دولت‌ها حتی زمینه بسط نفوذ و رسوخ سیاسی-اقتصادی افزون‌تر دولت‌های امپریالیستی در منطقه را فراهم کرده است.

، نه پیگیری حقوق ملی از سوی به اصطلاح اقلیتها مساله‌ای صرفاً هویتی است، و نه وجه هویتی مفهوم ملت در ترکیب «دولت-ملت» مدرن پدیداری صرفاً سکولار است. شکل‌گیری هویت سیاسی-اجتماعی زاده (constructions) «ملی و جوامع انگاشته به عنوان «برساخت‌هایی شکل‌دهی به همان شکاف‌های هویتی است که دولت-ملت را ملزم به انکار آنها، به قصد بقا و استمرار ساختار تک‌بندی خود می‌کند. بنابراین، "مساله‌ی کرد" به همان اندازه مساله‌ای است سیاسی که «ملی‌گرایی» برای دولت-ملت پرستان مساله‌ای هویتی است. انکار این مساله و امنیتی-هویتی پنداشتن مساله‌ی به اصطلاح اقلیتها (به جای سیاسی دانستن آن) چیزی جز استفاده از ادبیات تاریخ‌زدایی شده دولت‌های سرکوبگر نیست - و نشانه‌ی تصرف ناخودآگاه به اصطلاح اپوزیسیون ایرانی با هنجارهای دولت-ملتی که داعیه انتقاد از آن را دارند.

، روند تاریخی تشکیل دولت-ملت مدرن در غیاب روابط اجتماعی سرمایه‌داری و در سطح داخلی کشورهای به لحاظ زبانی و فرهنگی متکث مانند ایران، الزاما موجد تولید جوامع انگاشته متداخل و متضاد درون این کشورهاست. اما این وضعیت به قشر مرکز نشین فارس-شیعه مدار حقی برتر برای تعریف حدود آزادی و بسط سلطه‌ی خود نمی‌دهد، به ویژه اگر حاشیه‌نشینان جغرافیای سیاسی این حیطه ایده اجتماع سیاسی مطلوب خویش را مستقل از تصورات و ایدئولوژی دولت-ملت تک‌بُنی حاکم ساخته باشند. همانطور که تصورات پدرسالارانه‌ای که زنان را ملک مردان و تن آنان را ضمیمه‌ای بر تن شوهر یا پدر می‌خواند بر واقعیت خودآگاهی زن به عنوان یک انسان و حق آزادی و استقلالش سرپوش خواهد گذاشت، در توصیف مبارزه‌ی اقلیتی که هویت‌اش را پس از یک قرن سرکوب و استثمار سیستماتیک از نو ساخته - و تنی مستقل برای خود اندیشیده، حتی اگر کماکان خودآگاهی‌اش انکار شده باشد - می‌بایست از لفظ "آزادی" استفاده کرد؛ آزادی اندیشیدن برای خود و احقاق حق حیات آزادانه خود. به همان سیاقی که انکار حق زنان در اندیشیدن برای خود و تعیین سرنوشت خود جدا از خواست شوهر یا پدر، به دلیل ترس از خطر فروپاشی نهاد خانواده، موضعی زن‌ستیزانه و سکسیستی است، هرگونه انکار حق حیات آزادانه ملل و بی‌توجهی به بنیان‌های نژادی دولت-ملت تک‌بندی ایران به دلیل هراس از تغییر چنین دولت-ملتی حاکی از نگاهی استعماری و نژادپرستانه است.

، صحبت از این آزادی الزاماً به مفهوم تبلیغ استقلال‌طلبی نیست. این برداشت نیز زاده‌ی ذهن مرکزگرا و دولت‌محوری‌ست که درک سیاسی‌اش از استقلال با «مرز» آغاز می‌شود و به پایان می‌رسد. بنابراین پرسش اصلی این است که آیا دولت-ملت موجود ایرانی حاضر است آزادی ملت‌های ساکن ایران در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت بشناسد؟ جلوگیری از تعیین یافتن این حق در اشکال جدایی و استقلال‌طلبانه‌اش نیازمند پذیرفتن مفهوم متکثری از ملت، جامعه‌ی سیاسی، و تمرکززدایی از دولت است. اما تا آنجایی که نظامی مبتنی بر چنین مفهومی به لحاظ

اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در تضاد کامل با واقعیت نظام سیاسی موجود ایران است، احقاق این امر تنها بر بنیان شکل‌گیری سوژه‌ی سیاسی جدیدی با درک متفاوتی از آزادی قابل تصور است. واکنش‌های اپوزیسیون به سخنان من گواهی بود به عدم تمایل ایشان به چنین تغییری در رویکرد سیاسی‌شان. و تا زمانی که چنین درک و تمایلی وجود نداشته باشد، چنین جریاناتی در جایگاهی نیستند که به گرایش‌های استقلال طلبانه از سوی به اصطلاح اقلیت‌ها خرده بگیرند. این منطق مرکزگرا راهی به جز مطالبه تشکیل دولت ملی، برای رسیدن به حداقل‌های تضمین بقای خود، پیش پای اقلیت‌های ملی نمی‌گذارد.

، علیرغم تمایل برخی فعالین چپ به پذیرفتن این واقعیت، دوگانه‌ی شرق-غرب توضیح دهنده و توجیه‌کننده‌ی پیچیدگی‌های نظام سرکوب‌گر و سلطه‌جوی کنونی (که از تفاوت‌های نژادی-قومی-ملی تغذیه می‌کند) نیست. در عمل هم به خاطر شرایطی که جریان‌های رادیکال و اقلیت‌ها در آن دوست و هم‌پیمان قابل اطمینانی ندارند، تنها فرصت‌های پیش رو برای این جریان‌ها استفاده از شکاف‌های نظم سیاسی و ژئوپولیتیک موجود است. گزاره‌ی استفاده احتمالی نیروهای سیاسی کردستان از خلا قدرت در ایران در صورت حمله‌ی آمریکا - احتمالی که دولت مرکزی را آشفته کرده است - فاقد هرگونه جانبداری از حمله نظامی آمریکا به ایران است. این صرفاً بیان مصداق یک واقعیت و اصل اساسی در مناسبات قدرت و حیات سیاسی‌ست که نیروهای سیاسی عملگرا از چپ تا راست به آن واقف‌اند. به عنوان مثال، تحولات انقلاب فرانسه، روسیه یا چین بدون استفاده از رقابت‌ها و منازعات ژئوپولیتیک مختص زمانه‌شان به ثمر نمی‌رسیدند. تقریباً تمامی جنبش‌های آزادی‌بخش ملی جهان، از جمله فلسطین، از این قبیل رقابت‌ها و تضادهای ژئوپولیتیک بهره می‌گیرند. در جامعه‌ی کردستان هم مانند جامعه‌ی ایران، طیف وسیعی از موافقان و مخالفان حمله‌ی نظامی آمریکا وجود دارند، اما نوع و مختصات پیش‌بینی‌های اینان برای استفاده از چنین خلا قدرتی کاملاً متفاوت است. بنابراین اگر اپوزیسیون ایران می‌خواهد از احتمال وقوع چنین وضعیتی جلوگیری کند بهتر است به سمت تغییر درک سیاسی خود از مساله‌ی ملت، مفهوم آزادی و حق ملیت‌های ایرانی در تعیین سرنوشت خود حرکت کند. در غیر این صورت، به سیاق نکته‌ی پیشین، حق انتقاد از اقلیت‌های ملی برای استفاده از خلا قدرت احتمالی را پیشاپیش از خود سلب کرده است.

، مساله ملی کرد، و مساله ملت‌ها در ایران به طور کلی‌تر، از مبارزه و ساختار طبقاتی، و نیز سلسله مراتب جنسیتی، جنسی و مبارزه علیه آنها جدایی ناپذیر است. تمامی اجتماعات سیاسی "انگاشته" هستند. آنچه "ملت" مدرن (به مثابه یک اجتماع انگاشته) را از اشکال پیشین هویت جمعی متمایز می‌کند شکل سیاسی ابراز حاکمیت آن است که مبتنی بر حق حاکمیت مدرن است. امری که به نوبه خود مبتنی بر توسعه نظام‌مند روابط سرمایه‌داری - به (sovereignty) - (Primitive Accumulation of Capital) "طور معین روند به اصطلاح "انباشت اولیه سرمایه است. همانطور که اشاره شد، دولت-ملت ایران همانند تمامی دولت-ملت‌های متاخر نه برخاسته از توسعه روابط سرمایه‌داری در سطح داخلی بلکه در با گرایش‌های استعماری سرمایه‌داری خارجی تشکیل شد. بنابراین، همانا این دولت-ملت مدرن آغاز کننده و پیش‌برنده

اصلي انباشت اوليه (اصلاحات ارضي) و توسعه سرمايه‌داري در ايران بود. دولت-ملتي كه هويتش مبتني بر تحمیل همسان‌سازانه و خشونت‌بار يك زبان و فرهنگي خاص (فارسي-تشييع) بر زبان‌ها و فرهنگ‌هاي ديگر بود. به اين ترتيب، جغرافياي سياسي ساختار طبقاتي سرمايه‌داري در ايران، و نيز مولفه‌هاي جمعيتي طبقات كارگر و زحمتكش و سرمايه‌دار و فرادست متاثر از، و منعكس‌كننده، توازن قواي نابرابر سياسي بين هويت ملي غالب و هويت‌هاي جمعي مغلوب است. و حاصل اين امر مركزي فربه و قوي و حاشيه‌هايي نحيف و مكتوم بوده است. در واقع، دسترسي به مناصب سياسي مهم و تعيين‌كننده، كه در يك اقتصاد سياسي رانت‌مدار شرط لازم براي برخورداري از امكانات انباشت و دسترسي به منابع ثروت است، كاملا متاثر از فاصله افراد و گروه‌هاي از هسته سياسي-فرهنگي-ايدئولوژيك دولت-ملت موجود است. اين امر به شكلي اجتناب‌ناپذير ملت‌هاي غير فارس و غير شيعه را همواره در موقعيتي مادون قرار مي‌دهد. به علاوه، اين شرايط تركيب جمعيتي طبقات فرودست و تحت استثمار را به شكل نامتوازني به ضرر غير فارسها و غير شيعيان شكل مي‌دهد. بي‌دليل نيست كه جغرافياي اقتصاد سياسي توسعه‌نيافتگي و محروميت منطبق بر جغرافياي هويت‌هاي جمعي به حاشيه رانده شده است.

با اين تفصيل، واضح است كه يك استراتژي سياسي چپ راديكال-دموکراتيك محور، كه صرفا حول "مبارزه طبقاتي" تبين شده، امكان توليد يك پروژه هژمونيك سياسي با چشم‌اندازي مطلوب را نخواهد داشت. در اين راستا، برابري ملت‌ها و جنسيت‌ها بايد از تبين سنتي آن به مثابه "مقصد" نهايي جنبش سوسياليستي جدا گشته و به امر فوري و پراتيك سياسي امروز اين جنبش بدل شود.